

## مقدمه

نظریه نهادی طی اواسط دهه هفتاد قرن بیستم در صحنه سازمانها نمودار شد و از آن زمان تاکنون علاقه و توجه فراوانی را به خود جلب کرده است. این نظریه سؤالات بحث برانگیزی را در مورد دنیای سازمانها مطرح نموده است:

- چرا سازمانهایی از نوع مشابه، مانند مدارس و بیمارستانها، که در مکانهای بسیار پراکنده‌ای واقع شده‌اند، شباهت زیادی به یکدیگر دارند؟
- انواع مختلف نهادها هزاران سال است که وجود دارند. چه انواع خاصی از نهادها با پیدایش سازمانها همراه‌اند؟
- رفتار در محیطهای سازمانی را چگونه باید تلقی کنیم؟ آیا این رفتار منعکس کننده پیگیری منافع عقلایی و به کارگیری انتخاب آگاهانه است یا عمدتاً با آداب و رسوم، مسائل روزمره و عاداتها شکل می‌گیرد؟
- چرا رفتار اعضای سازمانی غالباً از قواعد رسمی و اهداف معین سازمان فاصله می‌گیرد؟
- چرا وقتی قواعد رسمی به طور گسترده نادیده گرفته می‌شوند، برای حفظ آنها منابع و انرژی صرف می‌شود؟
- قوانین، قواعد و سایر انواع نظامهای تنظیمی و هنجاری چرا و چگونه به وجود می‌آیند؟ آیا افراد به صورت داوطلبانه نظامهای قواعدی را می‌سازند که در آینده برای رفتار خود آنها تعهد ایجاد می‌کنند؟
- علایق از کجا نشئت می‌گیرند؟ آیا از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرند یا به صورت فرهنگی ساخته می‌شوند؟
- چرا ساختارها و اعمال خاص در زمینه‌ای از سازمانها به گونه‌ای اشاعه می‌یابند که از طریق ویژگیهای به خصوص سازمانهای پذیرنده قابل پیش‌بینی نیست؟

• چگونه تفاوت‌های موجود در باورهای فرهنگی ماهیت و عملکرد سازمانها را شکل می‌دهند؟

• چرا سازمانها و افراد از نهادها پیروی می‌کنند؟ آیا به این دلیل که برای انجام این کار پاداش می‌گیرند یا به دلیل اینکه معتقدند از نظر اخلاقی ملزم به پیروی از آنها هستند یا به این دلیل که نمی‌توانند هیچ نوع رفتار دیگری را تصور کنند؟

• چه فرایندهایی نهادها را به سازمانها مرتبط می‌کند؟ چه ابزارها یا حاملهایی پیامهای نهادی را به سازمانها منتقل می‌کنند و کنشها و واکنشهای سازمانی چگونه بر سازمانها تأثیر می‌گذارند؟

• اگر نهادها در جهت ارتقای ثبات و نظم فعالیت می‌کنند، تغییر چگونه روی می‌دهد؟ اگر نهادها افراد را کنترل می‌کنند و می‌سازند چگونه افراد می‌توانند امیدوار باشند که بتوانند نظامهایی را که در آنها ریشه دارند، تغییر دهند؟

من سلطه‌گری نظریه نهادی را صرفاً تداوم و دنباله انقلاب فکری‌ای می‌دانم که در اواسط دهه شصت قرن بیستم آغاز شد و برداشتهای نظامهای باز را به مطالعه سازمانها وارد ساخت. نظریه نظامهای باز با تأکید بر اهمیت بافت یا محیط وسیع‌تر که سازمان را محدود می‌کند، به آن شکل می‌دهد، در آن نفوذ می‌نماید و آن را بازسازی می‌کند، رهیافتهای موجود را متحول ساخت (ر. ک.: کاتز و کان ۱۹۶۶؛ اسکات ۱۹۹۸). اولین چیزی که باید درک می‌شد محیط فنی - شامل منابع و اطلاعات مرتبط به وظیفه - بود، چرا که سازمان عمدتاً یک نظام تولید ابزاری که ورودیها را به خروجیها تبدیل می‌کند، محسوب می‌شد. بعدها، در اواسط دهه هفتاد، پژوهشگران تشخیص آثار چشمگیر توأم با نیروهای اجتماعی و فرهنگی وسیع‌تر، یعنی محیط نهادی را بر سازمان‌دهی آغاز کردند. در آن زمان، سازمانها چیزی بیش از نظامهای تولید بودند و نظامهای اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شدند.

بخش عمده چالشهایی که این موضوع ایجاد نموده - هم برای نویسنده و هم برای خواننده - در معانی و موارد استفاده گسترده مفهوم نهاد است. مفهوم نهاد، که یکی از قدیمی‌ترین و رایج‌ترین ایده‌ها در تفکر اجتماعی است، مانند بارناکلهای<sup>۱</sup>

۱. نوعی جانور نرم‌تن که به زیر کشتی می‌چسبد.

روی بدنه کشتی طی زمان معانی جدید و متنوعی به خود می‌گیرد، بدون اینکه معانی قدیمی خود را از دست بدهد. در کتاب حاضر، تلاش می‌کنم سه هدف تا حدی متضاد را دنبال کنم.

در وهله نخست، من در پی ثبت و انعکاس دقیق غنا و تنوع تفکر نهادی هستم که هم پدیده‌ای تاریخی و هم یک پروژه جدید و مستمر تلقی می‌شود و بینشهای برخی از بزرگ‌ترین متفکران اواخر قرن نوزدهم تا سال اول قرن بیست و یکم را به کار می‌گیرد. فصل اول نقش عمده اقتصاددانان، دانشمندان سیاسی و جامعه‌شناسان تأثیرگذاری را مرور می‌کند که در آستانه قرن بیستم، یعنی دوران شکوفایی فعالیت نهادی، مشغول مطالعه بوده‌اند. به نظر می‌رسد که در این دوره نخستین، نهاد‌گرایان در اقتصاد عمدتاً در نقش عیبجو و منتقد در حواشی این رشته فعالیت کرده‌اند. در مقابل، در همین دوره، نهاد‌گرایان در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی شاخص‌تر بودند. با وجود این، در بخش اعظم قرن بیستم، هنگامی که تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی در اوج شکوفایی بودند، نهاد‌گرایان در همه رشته‌ها از صحنه اصلی بیرون رانده شده بودند و بیشتر بر زمینه‌های مطالعاتی حاشیه‌ای مانند تاریخ اقتصادی، روابط صنعتی و جامعه‌شناسی کار تأکید داشتند. از این رو، حدود دهه چهل، زمانی که زمینه سازمانها به عنوان یک رشته تخصصی آکادمیک ایجاد شد، تعدد نهاد‌گرایان بسیار کم بود. فصل دوم داستان چگونگی مرتبط شدن نظریه‌های نهادی به حوزه سازمانها و گسترش یافتن آن درون این حوزه را نقل می‌کند.

هدف دوم کتاب ارائه چارچوب تحلیلی نسبتاً جامعی است به منظور درک بهتر برداشتهای مختلف از نهادها و فرضیات زیربنایی مختلف و رهیافتهای روش‌شناختی. قصد من تمایز قائل شدن به منظور رد کردن یا بی‌اهمیت جلوه دادن یک گزاره نیست، بلکه کسب شناخت بیشتر در مورد ویژگیها و حالات فراوان نهاد‌گرایی است. ساخت چارچوب تطبیقی در فصل سوم آغاز می‌شود ولی بررسی کاربردها و شاخه‌های آن در طول کتاب ادامه دارد. اگرچه می‌کوشم تا حد امکان کلی صحبت کنم و در برخورد با رهیافتهای مختلف نسبتاً بی‌طرف باشم، به رهیافتهای مرتبط با نهاد‌گرایی «جدید» در جامعه‌شناسی توجه بیشتری نموده‌ام. این تأکید دو دلیل دارد. اول اینکه طبیعتاً و در نتیجه آموزشهایی که دیده‌ام، یک جامعه‌شناسم و از این رو

احساس راحتی بیشتری برای توصیف و ارزیابی این دیدگاهها دارم و امیدوارم توان بیشتری در این کار داشته باشم. دوم اینکه این رهیافتهای جدیدتر طبق تعریف، اخیراً ایجاد شده‌اند و در نتیجه بیشتر به شرح و اصلاح احتیاج دارند. من انرژی قابل توجهی را صرف تفسیر ایده‌های ناشناخته و نوپا، میانجیگری در اختلافات درون یک حوزه و ارتباط برقرار کردن بین بحثهای متمایز می‌کنم.

هدف نهایی این کتاب مرور و بررسی مجموعه‌ی رو به رشد پژوهشهای تجربی است که در سالهای اخیر به منظور آزمودن و گسترش بحثهای نهادی توسعه یافته‌اند. ما به عنوان دانشمندان علوم اجتماعی باید به همان اندازه به ارزشیابی تجربی بحثهای نظری علاقه‌مند باشیم که به ایجاد آنها. پژوهشگران نهادی در طراحی روشهایی برای ارزشیابی اظهاراتشان بسیار فعال و خلاق عمل کرده‌اند. در اینجا نیز مانند آثار نظری، مطالعات جامعه‌شناسانه نونهادی را بیشتر پوشش داده‌ام ولی نمونه‌هایی از طیف وسیع‌تر مطالعه را نیز گنجانده‌ام.

فصلهای پنجم تا هشتم به مطالعه تجربی می‌پردازند. بررسی مطالعات تجربی، فرصتی برای توصیف و شرح بیشتر تفاوت‌های موجود در برداشتهای نظری فراهم می‌آورد. فصل پنجم بر بحثهایی در مورد ریشه‌ها، حفظ و اشاعه نهادها تمرکز می‌کند. فصل ششم فرایندهایی را که نظامهای گسترده در سطح جامعه، زمینه‌های سازمانی و جمعیت‌های سازمانی از طریق آنها به صورت نهادی شکل می‌گیرند، بررسی می‌کند؛ فصل هفتم به بررسی این فرایندها در سطح سازمانی می‌پردازد. فصل هشتم مطالعات مربوط به تغییر نهادی را مرور می‌کند و عمدتاً بر فرایندهای ساختارزدایی و ساختاربندی مجدد تمرکز دارد. پژوهشگران پیشین توجه کمی به تغییر نهادی نشان دادند ولی این مسئله اخیراً علاقه زیادی را به خود جلب کرده است. در فصل نهم عقیده شخصی خود را بیان می‌کنم و قضاوتهای خود را در مورد پیشرفتهای فکری توأم با دیدگاه نهادی ارائه می‌نمایم؛ تلاشهایی را که باید جهت تصحیح جهت‌گیریهای غلط یا از میان برداشتن محدودیتها انجام گیرد، توصیف می‌کنم، توجه مخاطبان را به شکافهای موجود در مطالعات اخیر جلب و پیشنهادهایی برای پیشرفتهای آینده ارائه می‌کنم.